



درس فارج فقه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

موضوع کلی: مسئله سی و دوم
موضوع جزئی: فروع مسئله - فرع اول (وکیل)
سال سوم
تاریخ: ۲۱ فروردین ۱۳۹۲
مصادف با: ۲۹ جمادی الاولی ۱۴۳۴
جلسه: ۹۵

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

در مورد وکیل در عمل از غیر عرض کردیم این بحث مطرح است که آیا ملاک نظر وکیل است تقلیداً یا اجتهاداً یا ملاک نظر موکل است. دو قول مهم در این مسئله وجود دارد: یک قول این بود که نظر وکیل ملاک است که مرحوم آقای حکیم قائل به این قول بودند و قول دوم این است که ملاک نظر موکل است کما ذهب الیه السید و الامام و اکثر الفقهاء. سه قول دیگر هم هست که ذکر خواهیم کرد.

هر کدام از این دو قول ادله‌ای دارند. دلیل قول اول بیان شد که از راه تبیین حقیقت وکالت می‌خواست ثابت کند ملاک نظر موکل است. اما قول دوم می‌خواست از راه اطلاق وکالت ثابت کند ملاک، نظر وکیل است.

بررسی دلیل قول دوم:

ما به دلیل قول دوم سه اشکال داریم:

اشکال اول: همان گونه که گفته شد اساس این دلیل بر اطلاق در توکیل است؛ در جلسه گذشته عرض کردیم که آقای حکیم فرمودند: «اطلاق التوکیل یقتضی ذلک» مقتضای اطلاق توکیل این است که ملاک نظر وکیل باشد؛ اینکه موکل کسی را وکیل برای انجام عملی کرده، این اطلاق دارد حال اگر اطلاق تفصیلی هم نداشته باشد اطلاق اجمالی کافی می‌باشد و منظور از اطلاق اجمالی این است که موکل وقتی کاری را به کسی واگذار می‌کند ولو التفات به اختلاف خودش و او داشته باشد و بداند نظر وکیل و نظر خودش مثلاً در وقوع عقد نکاح به فارسی مختلف است، معذک وقتی او را وکیل می‌کند این بدان معناست که او انتظار دارد که او عقد را صحیحاً واقع کند (این معنای اطلاق اجمالی توکیل است) و اگذاری مطلق یعنی که این کار را صحیحاً انجام بدهد حال صحیح ولو به نظر خود وکیل پس این اطلاق اقتضاء می‌کند ملاک نظر وکیل باشد.

این مطلب از نظر ما مخدوش است چون همان گونه که اشاره کردیم اگر در حقیقت وکالت دقت شود حقیقت وکالت یعنی تنزیل عمل وکیل منزله عمل موکل یعنی اینکه وکیل وجود تنزیلی موکل است و عمل او عمل موکل محسوب می‌شود پس باید همه چیز بر مدار موکل پیش برود اگر حقیقت وکالت این است این اطلاق با حقیقت وکالت سازگار نیست پس اولاً ما ادعا می‌کنیم اصلاً اطلاقی اینجا وجود ندارد مثلاً کسی را وکیل کرده است که کارهای او را آن گونه که او می‌خواهد انجام دهد اینجا باید طبق نظر موکل عمل کند. بله اگر در یک جایی اختیار خاصی بدهد بحث دیگری است. پس این اطلاق با توجه به آنچه که درباره حقیقت وکالت گفتیم قابل استفاده نیست.

اشکال دوم: بر فرض که این اطلاق هم ثابت شود اما آنچه که از این اطلاق استفاده می‌شود جواز عمل به نظر وکیل است نه وجوب عمل و تعیین آن. ایشان فرمود ملاک نظر وکیل است چون اطلاق توکیل این اقتضاء را دارد اگر ما این اطلاق را بپذیریم لازمه‌ی اطلاق در توکیل آن است که می‌توانی به نظر خودت عمل کنی و می‌توانی به نظر من عمل کنی پس نباید گفت ملاک نظر وکیل است بلکه باید گفت در اینجا می‌تواند هم بر طبق نظر موکل عمل کند و هم بر طبق نظر خودش عمل کند و دیگر تعیین تبعیت از نظر خود وکیل اجتهاداً یا تقلیداً استفاده نمی‌شود.

در متن مستمسک این عبارت است: «اطلاق التوکیل یقتضی جواز عمل الوکیل بنظره» اطلاق توکیل مقتضی جواز عمل به نظر وکیل است؛ وقتی می‌گویند مقتضی جواز عمل به نظر خودش است این به چه معناست؟ یعنی می‌تواند طبق نظر موکل هم عمل کند. البته ممکن است کسی بگوید نظر مرحوم آقای حکیم هم همین است که نظر، منحصر در نظر وکیل نیست بلکه وکیل هم می‌تواند طبق نظر خودش و هم طبق نظر موکل عمل کند.

اشکال سوم: اینجا اساساً دو مطلب با هم قابل جمع نیست اینکه بگوییم اطلاق توکیل اقتضاء می‌کند که وکیل هم بتواند طبق نظر خودش و هم طبق نظر موکل عمل کند اصلاً اینها با هم قابل جمع نیست. به عبارت دیگر سلمنا که منظور آقای حکیم هم این باشد که در اینجا ملاک نه نظر وکیل است به تنهایی و نه نظر موکل بلکه "يجوز العمل بتقليدهما یعنی بتقلید نفسه و بتقلید الموکل" عمل بر طبق هر دو نظر برایش جایز است اگر منظور ایشان این باشد مشکل این است که اصلاً این دو با هم قابل جمع نیست که هم بتواند به نظر خودش عمل کند و هم به نظر موکل چون از یک طرف باید به آنچه به نظر خودش صحیح است عمل کند یعنی ملاک را تقلید یا اجتهاد خودش قرار دهد که اگر این چنین باشد این عمل طبق نظر موکل صحیح نیست لذا موکل نمی‌تواند هیچ اثری بر آن مترتب کند مثلاً اگر وکیل عقد موکل را به فارسی خواند، نمی‌تواند آثار زوجیت را بر عقد مترتب کند پس این عمل وکیل یک عمل لغو و بی فائده است و از طرف دیگر هم طبق آنچه ایشان گفته (اطلاق در توکیل) اگر به نظر موکل عمل کند، این عمل به نظر خود او صحیح نیست و اصلاً نمی‌تواند موضوع برای یک حکم شرعی قرار بگیرد. پس نمی‌تواند ملاک هر دو باشد و اینها قابل جمع نیستند لذا به نظر ما دلیل قول دوم تمام نیست.

اینجا سه نظر دیگر اینجا وجود دارد که به نوعی هر کدام تفصیل در مسئله است:

قول سوم:

محقق عراقی یک تفصیلی اینجا داده که با توجه به آنچه ما در رد قول دوم گفتیم بطلان تفصیل محقق عراقی هم روشن است؛ عبارت ایشان در ذیل مسئله پنجاه و چهارم عروة این است: «اقول ذلك فيما لو وكله في ايجاد معتقده صحيحاً ولو وكله في ايجاد ما هو الصحيح واقعاً فيجب على الوكيل العمل على طبق اعتقاده صحته في حق موكله و إن لايجدى في حقه ظاهراً» ایشان می‌فرماید: اینکه مرحوم سید در مسئله وکالت ملاک را نظر موکل قرار داده این در صورتی قابل قبول و در قابل پذیرش است که موکل او را وکیل کرده باشد در انجام کاری که به نظر خود موکل صحیح است یعنی اگر موکل، کاری را به کسی واگذار کرده مثلاً صیغه عقد زنی را واگذار کرده و گفته صحیح جاری کن «فی معتقده صحيحاً» یعنی فی معتقد خود موکل به عنوان

عمل و عقد صحیح؛ در این صورت قطعاً ملاک نظر موکل است اما اگر به وکیل بگوید که برو این عمل را انجام بده ولی منظورش این نیست که این عمل را صحیحاً طبق نظر من انجام بده بلکه آنچه واقعاً صحیح است، این گونه او را وکیل کرده باشد اینجا وکیل باید طبق نظر خودش عمل کند چون آنچه را که به نظر وکیل واقعاً صحیح است آن است که طبق نظر و اعتقاد خود وکیل محقق بشود. البته اگرچه این در حق موکل فائده‌ای ندارد.

این تفصیلی است که محقق عراقی ذکر کرده که با توجه به مطالب گفته شده در رد دلیل قول دوم بطلان این نظر هم آشکار می‌شود چون حقیقت وکالت اقتضاء می‌کند ملاک، نظر موکل باشد و اگر وکیل به نظر خودش عمل کند عمل او هیچ اثری برای او ندارد و یک عمل لغو و بی فائده خواهد بود و اگر این را ملاک قرار بدهیم این در حقیقت منافات با حقیقت وکالت دارد. پس عمده اشکال ما هم به قول دوم و هم قول سوم همان چیزی است که در تبیین دلیل قول اول گفتیم یعنی حقیقت وکالت نه با قول دوم و نه با قول سوم سازگار نیست.

قول چهارم:

مرحوم آقای خوانساری هم نظری را در این رابطه ذکر کرده‌اند؛ ایشان یک تفصیل دیگری داده‌اند؛ می‌فرمایند اگر مورد عمل به نظر وکیل باطل باشد، آنگاه چگونه می‌خواهد عمل بر طبق تقلید موکل صحیح باشد؟ اما اگر آن مورد به نظر وکیل صحیح باشد چنانچه مقید به نحو خاصی نشده باشد باید وکیل به نظر خودش عمل کند ولی اگر مقید شده باشد رعایت آن واجب است. پس اگر به نحوه خاصی مقید نشده باشد باید وکیل به نظر خودش عمل بکند.^۱

این نظریه هم در واقع مدار را بر نظر وکیل قرار داده لکن می‌گوید اگر مقید به نحو خاصی شده باشد، باید طبق همان نحوی که مورد نظر موکل است عمل کند اما اگر به نحوه خاصی مقید نشده به نظر خودش عمل کند. پس در واقع ایشان در یک فرض ملاک را نظر وکیل قرار داده و در یک صورت ملاک را نظر موکل قرار داده است. فساد این نظریه هم بر اساس آنچه در بیان دلیل قول اول گفتیم آشکار است.

قول پنجم:

البته مرحوم آقای نائینی هم اینجا فرموده «الاحوط فی الوکیل رعایة التقلیدین» احوط این است که رعایت هر دو تقلید را بکند یعنی هم رعایت نظر وکیل و هم نظر موکل.

فتحصل مما ذکرنا کله اینکه در فرع اول در مسئله وکالت عمل از غیر چنانچه بین نظر موکل و وکیل اجتهاداً یا تقلیداً اختلاف باشد ملاک نظر موکل است کما ذهب الیه السید و الامام و اقوال دیگر قابل قبول نیست.

بحث جلسه آینده: بحث در فرع دوم خواهد بود.

تذکر اخلاقی: همه لحظات زندگی حضرت زهرا(س) عبادت بود.

از آنجا که در ایام فاطمیه هستیم لازم است اشاره‌ای به صاحب این ایام داشته باشیم. در مورد شخصیت بانوی بزرگوار حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها هر مقداری که گفته شود باز کم است.

۱. همان، ص ۴۵.

در روایات راجع به آن حضرت اوصاف و ویژگی‌های فوق العاده‌ای ذکر شده از جمله اینکه ایشان اعبد الناس است. این عابدترین مردم یک اقتضائاتی دارد. آن حضرت یک عبودیت حقیقی داشت نه فقط عبادت ظاهری. بندگی خدا از ویژگی‌های بارز حضرت زهرا (س) است یعنی با تمام وجود عبودیت در برابر خداوند دارد اهل صوم و صلاة و تحجد که یک قسمی از عبادات است اکرام ضعفا و مستمندان و رسیدگی به حال آنان خودش عبادت است در این جهت هم بهر حال گذشت و ایثار از خودش و فرزندانش و زندگی خود برای دیگران که این هم عبادت است آن وقتی هم که در دفاع از حریم ولایت ایستادگی می‌کند آن هم عبادت است اینکه راجع به حضرت زهرا وارد شده است اعبد الناس این به ذهن نیاید زندگی حضرت بخش‌هایی دارد یک بخش از آن عبادت بوده و آن وقتی که برای عبادت می‌گذاشت هم از نظر کمیت و هم از نظر کیفیت اعبد الناس بود؛ اعبد الناس یعنی همه لحظات و حیثیات زندگی حضرت عبودیت بود عبودیت حقیقی یعنی این. ما وقتی عبودیت می‌شنویم منتقل می‌شویم به صوم و صلاة و حج و سایر اعمال عبادی، ریشه عبودیت یک اعتقاد و باور و ایمان قلبی و خضوع حقیقی در برابر خداوند متعال است (اینکه انسان خودش را در برابر خداوند هیچ بشمارد) این عبودیت است و عبودیت یعنی اینکه خود را اصلاً نبینی و منیت و خودیت کنار برود.

گاهی دیده می‌شود که کسانی که شهرت به عبادت دارند، اما با اینکه اکثر اوقاتشان در حال عبادت است اما بهره‌ای از عبودیت حقیقی نبرده‌اند یعنی اینکه در این عالم خودش را هیچ بدانند و خداوند را همه چیز بدانند. اینکه اهل توکل باشند و خدا را وکیل خود قرار دهند؛ این نیست گاهی دیده می‌شود این افراد در اجتماع در ارتباط با دیگران به اولیات مسائل اخلاقی و انسانی پایبند نیستند و با کوچکترین مصیبت به خداوند بدبین می‌شوند. در امور به تنها چیزی که فکر نمی‌کنند حال و مشکل دیگران است و همه‌اش منیت دارند و غیر از این برای خود در این عالم حسابی باز کرده‌اند. گفت یک عابدی یک عمری را عبادت کرد لحظه‌ی مردن وقتی که ملک الموت آمد جاننش را بگیرد جمله‌ای گفت که همه آنها را بر باد داد و کشف کرد از اینکه عبادت او عبادت نبوده؛ وقتی که دید تمام تعلقات از دنیا دارد قطع می‌شود جمله‌ای گفت: گفت که خدا هم دارد به ما ظلم می‌کند (توقع عمر بیشتر داشته است) این نشان دهنده آن است که عبادتش اثری نداشته است. لذا اینکه گفته می‌شود اعبد الناس بود یعنی همه زندگی ایشان چه لحظه‌ای که در سجاده بود و چه وقتی که شوهر داری می‌کرده و به تربیت فرزندانش مشغول بود و چه وقتی که در مسجد خطبه می‌خواند و چه وقتی که مورد تکریم پیامبر (ص) بود و چه وقتی که تنها در برابر ظلم‌ها و فشارها و واقعاً نامردمی‌ها ایستاده بود اتکاءش به خداوند بود و عبودیت واقعی در او تحقق پیدا کرده بود. لذا همه جهات و جلوه‌های زندگی حضرت عبادت بود و هیچ لحظه‌ای از زندگی او نبود که فارغ از این عبودیت و بندگی خدا باشد و البته در عبادت به معنای خاص هم از همه جلوتر بود.

در هر صورت یک چنین شخصیتی اقتضاء می‌کند در این ایام با توجه به اهمیتی که این ایام دارد انسان در مجالس و محافل حضور پیدا کند و هم در تبلیغ این ایام و تکریم و تعظیم این ایام انشاء الله تلاش کنیم و دعا می‌کنیم که خداوند متعال ما را از برکات این روح مطهر و این بانوی مقدس بهره‌مند بگرداند.

«والحمد لله رب العالمین»